

سخت نگیر

مجید حافظ دربارانی

(تنبک و کمانچه در حال نواختن هستند)

پسر (شعر می خواند) تو رو من .. من من .. میبرمت بازار، میفروشم خوشحال.. پول می ستونم من

ای خدا کار کار، کاری بکن بلکه، مشتری پیدا شه واسه الاغ.

الاغ: نمی خوام من من جدا بشم از تو بفروشی من رو به غریبه ها تو.

ای خدا کار کار، کاری بکن بلکه مشتری پیدا نشه واسه من خر!!!

پسر: اگه بفروشمش پول می ستونم جون جون... داماد میشم آخر، آدم میشم من..

الاغ: پس یعنی الان خری؟؟؟

پ: (به تماشاگر) میبینید چه رویی داره؟؟؟ اصلن واسه همین میخوام بفروشمش.

خ: (شیشکی می بندد) حالا کی میخواد منو بخره؟؟

پ: ببین میفروشم از شرت خلاص میشم. حالا میبینی.. (به تماشاگر) بابا من از بچگی ازین کره خر بدم میومدم..

خ: هووووووش... کره خر خودتی ها.. من خرم. یه خر بالغ و عاقل

پ: (به تماشاگر) آقا جونم دائم اینو میزد تو سر من. میگفت این الاغ هم خوراکش کمتره،

خ: هم جای کمتری میگیره، بی آزاره،

پ: حالا اینا هیچی میگفت این الاغ از من خوشگل تره.... تو رو خدا شما بگید، آقا این از من خوشگل تره؟؟ (الاغ را کنار خودش کشیده و از مردم میخواهد که مقایسه کنند. خر اداهای لوس در می آورد که خوشگل بنظر برسد و فیگور می گیرد)

خ: (به تماشاگر) شما ببخشیدش.. به قول زیگموند فروید اینا یکسری عقده های سرکوب شده کودکیه... ببین، آقا جونت خیلی به من ارادت داشت. میگم تو وصیت نامه اش به من اشاره ای نکرده بود؟؟

پ: چرا چرا.. اتفاقا تو وصیت نامه شون اشاره ویژه ای به شما کردن.

خ: واقعا؟؟؟

پ: بله.. نوشته بود: (از روی کاغذ و ریتمیک می خواند) اگه تو این خر پیر رو نبری و نفروشی و زن نگیری... من ازت نمیگذرم... اگرم هیچ کسی حاضر نبودش که بخرش.. ببرش به قصابی.. تا که چند روز بخوری کباب خر...

دیدی حالا آقاجونم بهت ارادت داشته..

خ: (در کنار یکی از تماشاگران) میگم ها.. پس آقاجونشم از خودمون بوده..

پ: درست صحبت کن ها (به طرف هم می روند و شاخ به شاخ می شوند که الاغ هووووووش می کشد)

خ: چته؟؟ مگه دروغ میگم؟؟؟ د آخه شما بگید.. آقاجونش اگه عقل داشت یه الاغ پیر و نحیف و زوار در رفته رو واسه دامادی پسرش میذاشت؟؟

پ: من این چیزا حالیم نیست، باید به وصیت نامه آقاجونم عمل کنم...

خ: بفرما.. عمل کن.

پ: (ریتمیک شروع می کند) یه الاغ دارم شاه نداره... پالونی داره اسب نداره.. عرعرهای نازی داره.. هرچی بخواین بار میبره... کم میخوره و کار میکنه..

خب کی حاضره چراغ اول رو روشن کنه؟

خ: (در بین جمعیت قرار گرفته) ۲۰۰۰ چوب...

پ: ۲۰۰۰ چوب یک.. ۲۰۰۰ چوب ۲

خ: البته خرت و خودت با هم ۲۰۰۰ چوب

پ: من چرا؟؟؟

خ: آخه دوتا خر لازم دارم..

پ: (پسر تازه متوجه صدای خر شده و دنبالش می کند)

خ: هووووووش... پسر جون هیچ الاغی.. (پسر میپرد توی حرفش)

پ: هیچ آدمی

خ: آدم... کو آدم؟؟..آها ببخشید هیچ آدمی حاضر نیست یه الاغ پیر و پرحرف رو بخره... آقاجونتم لابد ازین وصیت منظوری داشته.. خدا بیامرز هیچ کارش بی حکمت نبود... حالا چی شده غمبرک زدی؟

پ: (غمگین در گوشه ای می نشیند) آی آدمها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید...

خ: (اشاره به پسر) یک خری انگار دارد می شود داماد. (همدیگر را بغل می کنند و طنابش را بر گردن او می اندازد)

پ: (در حال گریه و در بغل همدیگر) کاش منم مثل تو خر بودم و عاشق گلناز نمی شدم...

خ: اگه خر نبودی که عاشق گلناز نمی شدی

پ: ای بابا تو هم که همه اش تیکه بار من میکنی.

خ: مگه دروغ میگم... دو ساعته ما رو الاف کردی واسه گلناز دماغ؟

پ: نه نه دماغش رو عمل کرده، شده قد یه نخود

خ: ا...نه بابا... ابروهاش چی؟؟ هنوز مثل پاچه پزه؟

پ: نه نه .. اونا رم شیطونی زده.. اصن یه وضعی

خ: گونه هاش چی؟؟ هنوزم آویزونه؟؟

پ: نه نه.. اونا رو هم... ا.. اصن بتوجه ربطی داره؟؟

خ: به به... به به به... دماغ عملی... ابرو شیطونی... گونه ها بالا ... پس بگو آقا چرا عاشق شدن؟

پ: مگه عیبی داره که من از ظاهرش خوشم اومده؟

خ: نخیر عیبی نداره ولی... (شعر می خواند) دختر باید خانم باشه... نجیب و کمی ناز... سر به زیر و طنناز... دختر باید عاقل

باشه ... (پسر می گوید) عاقل مته گلناز...

پ: (شعر می خواند) مرد باید خرپول باشه، خونه و ماشین دار.. باکلاس و پولدار.. که منم هیچ کدومشو ندارم

خ: داری... ولی خود خرت خبر نداری!!

ای جوان کن همتی بر هر دو بازوی خودت... تا که در چنگ آوری تو آرزوهای خوش

ای جوان گر تو بخواهی وصل روی مه لقا... کار و زحمت بایدت بعد از توکل بر خدا

با نشستن غصه خوردن آرزو گردد تباه ... از خر پیری چو من تو نشنوی هیچ اشتباه

من خرم تو آدمی باید تفاوت بین ما... گویی اما جای ما تعویض گشته اشتباه

(در همین حین کوله پشتی را هم بر پشت او قرار می دهد).

خ: ای روزگار... از ما که گذشت... ولی تو قدر خودت رو بدون.

پ: یادت رفته آقاچونم چندبار خواست واست آستین بالا بزنه نداشتی؟؟!!

خ: آخه من معیارهای خاصی داشتم که با هیچ خری جور در نمی اومد. یونجه سیرم نمیکرد. هر روز یه پالون عوض میکردم. طویله می خواستم قد کاخ کرملمین. آخرشم به خاطر بلند پروازی هام خر مورد علاقه ام رو از دست دادم.

پ: چرا؟؟؟

خ: هیچی دیگه یه خری اون خر رو خرش کرد و سوار خرش کرد و برد... برد که برد... حالا تو هم اگه سخت بگیری یه خری (بلانسبت جمع) خر شما رو.. ببخشید گلناز خانم رو خرش میکنه و .. بادادا مبارک بادا .. ایشالا مبارک بادا

پ: زبونت رو گاز بگیر... د آخه مشکلات رو چکار کنم؟

خ: به قول آنتونی رابینز.. مشکلات رو شکلات کن.

پ: خونه ندارم

خ: خونه آقاچونت چشه؟؟ بیه دستی به سر و روش بکش و زندگی ات رو بکن

پ: کار درست و حسابی هم ندارم؟

خ: ببینم نکنه میخوای مثل آقای ب . ز یه شبه میلیاردر بشی؟

پ: منظورت با..

خ: (خر جلوی دهانش را می گیرد). خرجان هرچیزی رو بلند نمیکن. خب برو روی زمین های پدر خدا بیامرزت کار کن.

پ: آخه کلاس نداره؟

خ: (به تماشاگران) شما بگو رفیق، نون حلال درآوردن بی کلاسیه؟ از زور بازو زندگی کردن بی کلاسیه؟ یعنی آقات بی کلاس بود که شما رو با محصول همین زمین ها بزرگ کرد؟

پ: خب دیگه شرمنده ام نکن جلوی جمع.

خ: خری دیگه

پ: اگه پدرش گفت مهریه اش قد سال تولدش باشه چی؟

خ: (رو به تماشاگران) والا من هر خریتی رو از آدمها هضم میکنم الا این یکی. من میخواین دخترتون بفروشین آخه؟؟؟؟!!

گلناز دختر عاقل و باسوادیه. میفهمه که مهریه ضامن خوشبختی اش نیست.

پ: تو از کجا میدونی؟

خ: یه زمانی عاشق خرش بودم ... اون واسم تعریف میکرد. اسمش خرنازه

پ: آهان... خب همه اینا درست... ولی هزینه عقد و عروسی رو چه کنم؟

خ: (ناراحت و فداکار) عیب نداره.. منو بفروش.. خرج عروسی ات کن. خوشبخت بشی

پ: مگه مغز خر خوردم که یه الاغ نازنین و عاقل رو بفروشم. خدا بزرگه وام ازدواج میگیرم. تازه شم میخوام با گناز

صحبت کنم بلکه نعل تو رو تو نعل خرناز گذاشتم. حالا راضی شدی؟

خ: جون من راست میگی؟؟ منو خر نکنی ها... من خودم خرم ها

پ: دروغم چیه!!!

خ: (عرعر می کند و شروع به خواندن می کند و طناب و کوله را از گردن پسر به گردن خودش می اندازد)